

بررسی تحول غیریت سازی در سیاست خارجی ایران قبل و بعد از انقلاب

مسعود افشار

دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه علوم و تحقیقات تهران

نام و نشانی ایمیل نویسنده مسئول:

مسعود افشار

afsharmail@yahoo.com

چکیده

مقاله حاضر با استفاده از روش توصیفی تحلیلی به بررسی تحول غیریت سازی در سیاست خارجی ایران قبل و بعد از انقلاب پرداخته است. یافته های تحقیق حاکیست انقلاب اسلامی در ایران زمینه ساز یک شیفت گفتمانی برجسته در سیاست ایران به گونه ای عام و سیاست خارجی آن به نحوی خاص شد. در این شیفت گفتمانی، رهیافت ناسیونالیسم شبه لیبرالیستی جای خود را به اسلام گرایی انقلابی- انتقادی داد. اما در بعد از انقلاب، نظام جدید بر پایه دو مؤلفه جمهوریت و اسلامیت و در سایه اصل ولایت فقیه تجهیز می شد. ولایت فقیه برآیند خوانش ویژه امام خمینی از نصوص و سنت شیعی و مبتنی بر قاعده لطف و ولایت الهی تفسیر می شد. در قبل از انقلاب سیاست خارجی عمدتاً بر دگر سازی نسبت به کمونسم و شوروی و وابستگی به غرب و آمریکا مبتنی بود. اساس گفتمان نوپدید اسلامی، دیگر سازی سخت و شدید و تقسیم جهان به دو بخش مستکبر و مستضعف بود. این موضوع بازتابها و تأثیرات فراوانی بر عرصه سیاست و روابط خارجی ایران داشته است. ضدیت با نظام سلطه و در راس آن آمریکا از نتایج این شیفت گتمانی بوده است.

واژگان کلیدی: غیریت سازی، گفتمان، انقلاب اسلامی، نظام سلطه، شوروی.

مقدمه

انقلاب اسلامی در ایران، نمایانگر برآمدن گفتمان نوین در عرصه ساختار سیاسی-اجتماعی این سامان سیاسی بود. انقلاب سال ۱۳۵۷ امری مهم در روند ملت‌سازی- دولت سازی در ایران معاصر است. این انقلاب و در پیوستار آن برآمدن نظام جمهوری اسلامی، به مثابه تحولی بنیادین در زمینه کیفیت تعریف و بازتعریف ارزش‌ها، اصول، مؤلفه‌ها، ساختارها، روندها و فرایندهای حاکم در این ملت-دولت به شمار می‌آید. نخبگان نوظهور در ایران انقلابی به صورت‌بندی اجتماعی نوپدید در زمینه‌های گوناگون پرداختند. این معنی‌سازی و ساخت‌بندی گفتمان با واسازی و شالوده‌شکنی گفتمان پهلوی آغاز و در روندی انقلابی و کنشگرانه به پیش رفته است.

یکی از برجسته‌ترین نمودهای شیفت گفتمان انقلاب اسلامی در عرصه سیاست خارجی بوده است. سیاست خارجی ایران در پیش و پس از انقلاب از چنان تفاوت‌های قابل توجهی متأثر شده است که می‌توان از آن به عنوان شیفت و گذار گفتمانی یاد کرد. منابع و مبادی، موضوعات، اصول، عناصر، هنجارها، مسأله‌ها، پرسش و پاسخ‌ها، فرایندها، ساختارها و بافتارها، سازوکارهای قانونی به ویژه قانون اساسی، روندها، فراگردها و عناصر مقام سیاست خارجی در این دو گفتمان اختلاف‌ها و تضادهای جدی‌ای را به نمایش می‌گذارند. اجماع نخبگانی موجود بر سر این اصول، در جریان انقلاب اسلامی شکسته شده و در روندی متفاوت و متضاد دنباله مسیر پیدا کرد. نخبگان سیاست خارجی ایران در پی انقلاب اسلامی، با وجود تفاوت‌ها و اختلاف‌نظرهایی که در سطح خرده گفتمانی داشته‌اند، در مورد پاسخگویی ساختار نظری- کنشی گفتمان پهلوی تردید اساسی روا داشته و به بازتعریف انقلابی و بنیادین در آن پرداختند. نوشتار پیش رو به گرد این پرسش کانونی می‌گردد که تحول غیریت سازی در سیاست خارجی ایران قبل و بعد از انقلاب چه بوده و در چارچوب چه عناصر و نشانه‌گانی قابل نمایش است؟» در مقام پاسخ، فرضیه مقدماتی جستار می‌آید که بر پایه آن « تحول غیریت سازی طی شیفت گفتمان سیاست خارجی ایران از عصر پهلوی به دوران جمهوری اسلامی بر پایه مؤلفه‌های سه گانه ایدئولوژی، استراتژی و دیپلماسی قابل تبیین بوده، به معنای صورت‌بندی اجماع بیشینه متفاوتی در میان نخبگان حاکم در مورد تعریف و بازتعریف اصول این عرصه و کیفیت اندرکنش آن با حوزه باور ملی، امنیت ملی، اقتصاد ملی و منافع ملی بوده و واپسین مرحله گذار درون گفتمان آن در قالب ایده «تعامل‌گرایی ضد نظام سلطه» صورت‌بندی شده است». این جستار نخست مبانی نظری و چارچوب روش‌شناختی خود را مطرح می‌نماید؛ پس از آن الگوی تحلیلی خود را تشریح و از رهگذر آن دو سطح متقدم (مرحله به حاشیه رانی گفتمان پهلوی و صورت‌بندی گفتمان اسلام‌گرا) و متأخر (ابر گفتمان تعامل‌گرایی ضد نظام سلطه) در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را مورد واکاوی و تبیین قرار می‌دهد.

۱- مبانی نظری

در نظریه‌پردازی جدید سیاست خارجی می‌توان از قالب‌های گفتمانی استفاده نمود. از طریق تحلیل گفتمانی می‌توان الگوهای متنوعی از رفتار سیاسی و بین‌المللی به کار گرفت. به این ترتیب، علاوه بر قالب‌های ادراکی و ایستاری (هالستی، ۱۶۶: ۱۳۷۳-۱۶۳) در حوزه سیاست خارجی، باید به شکل‌های دیگری از تعامل نیز توجه کرد. هریک از این گونه اشکال رفتاری را می‌توان انعکاس فضای بین‌المللی و شکل خاصی از ادراکات سیاسی بازیگران دانست. گفتمان نیز می‌تواند چنین احساس و رفتاری را سازمان‌دهی کند.

اگر «سیاست هویت» مبنای تفاوت رفتار کشورها و بازیگران تلقی شود، در آن شرایط می‌توان گفتمان را فراتر از فضای ادراکی تلقی نمود و آن را مجموعه‌ای از ادراکات، احساس عمومی و هویت‌سازی در سطح بین‌المللی دانست. براساس قالب‌های هویتی و چارچوب‌های گفتمانی، الگوهای رفتار در سیاست خارجی نیز شکل می‌گیرد. فوکو بر این اعتقاد است که «قدرت سیاسی کشورها در قالب‌های گفتمانی انعکاس می‌یابند، گفتمان بستر لازم برای رفتارهای نهادین و موضع تصریح‌شده کشورها را به وجود می‌آورد. بسیاری از کنش‌های سیاسی بازیگران، ماهیت غیرزبانی دارند؛ یعنی اینکه از طریق رفتار، اتخاذ مواضع، تصمیم‌گیری و کنش‌های بین‌المللی منعکس می‌شوند. بسیاری از نهادهای سیاسی و سیاست خارجی ماهیت گفتمانی دارند، به این ترتیب نهادهای گفتمانی در زمره نهادهایی محسوب می‌شوند که شرایط اجتماعی و عمومی گسترش گفتمان را منعکس می‌سازند. در عین حال می‌توان تاکید داشت که گفتمان‌ها می‌توانند به سازمان‌دهی نهادهای غیرگفتمانی کمک نمایند. در تحلیل گفتمانی سیاست و سیاست خارجی، نقش ابزارهای قدرت در شکل‌بندی رفتار سیاسی و بین‌المللی کاهش می‌یابند. کلمات و واژه‌ها به عنوان تنها ابزاری محسوب می‌شوند که می‌توانند واقعیت‌ها را منعکس نمایند.» (Foucault, 1972: 25)

آنچه را میشل فوکو در تبیین قالب‌های گفتمانی رفتار سیاسی بیان می‌کند می‌توان در حوزه سیاست خارجی نیز ملاحظه کرد. به طور کلی «گفتمان» تأسیس‌کننده «ابژه‌ها» می‌باشد. هر گفتمان مبتنی بر بسیاری از «بازنمودها» و همچنین «سمبل‌ها» می‌باشد. در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌توان ابژه‌های مختلفی را مدنظر قرار داد که بر مبنای قالب‌های گفتمانی پدید آمده‌اند. در نگرش گفتمانی با تغییر قالب‌ها و قواعد گفتمان می‌توان شاهد تغییر ابژه بود؛ زیرا سیاست خارجی براساس ایده‌های ثابتی شکل نمی‌گیرد. بازی‌های زبانی مختلفی در سازمان‌دهی سیاست خارجی کشورها تأثیرگذار می‌باشد. از همه مهم‌تر اینکه هیچ ارتباط ذاتی بین

موضوعات و کلمات سیاست خارجی کشورها وجود ندارد. به همین دلیل است که رئالیست‌های سیاست خارجی بر تغییرپذیری رفتار سیاست خارجی تاکید می‌کنند. آنان بیش از آنکه برای سوژه و همچنین قالب‌های گفتمانی اصالت قائل باشند، تمامی تلاش خود را برای شناخت، تاثیرگذاری و ایجاد تعامل با ابژه به کار می‌گیرند و در همین چارچوب، تمامی آنها بر تغییرپذیری سیاست خارجی کشورها تاکید می‌کنند. آنان تغییرات را ناشی از دگرگونی دائمی در ابژه‌های سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی می‌دانند.

در تبیین نظریه گفتمانی، هرگونه تغییر و دگرگونی را می‌توان براساس تحولات دائمی سوژه‌ها توضیح داد. به عبارت دیگر، سوژه‌ها تلاش می‌کنند تا شکل خاصی از تمایز را بین خود و دیگران ایجاد نمایند. این امر حوزه جنبش‌های اجتماعی را به عرصه سیاست بین‌الملل گسترش می‌دهد. زمانی که جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در قالب شکل خاصی از ترکیب گفتمانی ایجاد شده‌اند، طبیعی است که روابط بازیگران نیز در وضعیت تغییرپذیری و بازنمود قرار می‌گیرد.

در نگرش لاکلاو و موفه تفسیر خاصی از سیاست و رفتار سیاسی وجود دارد. آنان بر این اعتقاد هستند که سیاست به مفهوم آزادکردن توانایی‌ها برای تاثیرگذاری بر ابژه می‌باشد. هرگاه که بتوان بازیگران رقیب را تحت‌تاثیر قرار داد و آنان را به اجرای کاری وادار نمود، شکلی خاصی از سیاست ایجاد می‌شود. لاکلاو و موفه در زمره نظریه‌پردازان پساساختارگرا می‌باشند. بنابراین طبیعی است که آنان شکلهای ثبات‌یافته‌ای از نظم اجتماعی را نمی‌پذیرند. به این ترتیب معادله قدرت همواره در حال تغییر است. ظهور سمبل‌های جدید را باید نشانه‌ای از قدرت‌سازی دانست. هرگاه که هویت‌های جدید ظهور می‌یابد و نشانه‌های قدرت می‌تواند روابط بین بازیگران را تعریف نماید، در آن شرایط شکل جدیدی از قدرت می‌تواند خود را باز تعریف نماید. در این شرایط «هرگاه هویت‌های جدیدی تاسیس شود و از سوی دیگر روابط نوظهوری براساس شکل جدیدی از معادله سرکوب به‌وجود آید، می‌توان نشانه‌هایی از قدرت را مشاهده نمود. زمانی که جهان غرب از دموکراسی صحبت به عمل می‌آورد و آن را نماد هویتی خود می‌داند و از همه مهم‌تر آنکه دموکراسی را به عنوان شکل خاصی از روابط قدرت تلقی می‌کند، در آن شرایط معادله قدرت بازسازی می‌شود. اگر در محیط سیاسی همه چیز تابعی از قدرت نباشد، حداقل بسیاری از روابط، نشانه‌ها و سمبل‌ها که می‌تواند بر سایر گروه‌ها تاثیر به جای گذارد ماهیت سیاسی پیدا می‌کند» (Laclau and Muffe, 1985:18).

در نظریه گفتمان ارنستو لاکلاو و شنتال موفه، همه چیز ماهیتی گفتمانی دارد و یا نوعی سازه گفتمانی است و در رابطه با دیگر اشیاء معنا می‌یابد. لذا گفتمان هم سازنده و هم بر ساخته است و در تولید و بازتولید ساختارهای اجتماعی دخیل منعکس کننده آن است. در واقع، گفتمان‌ها در خلال تولید نمی‌شوند و در فضایی از باورها و معانی نظام مند و در بستر و درون جامعه به وجود می‌آیند. (Philips, 2002).

در این میان، دو فضای اساسی و متفاوت که گفتمان‌ها درون آن رشد می‌کنند، فرهنگ و ایدئولوژی است. با این وجود، گفتمان‌ها همان ایدئولوژی یا فرهنگ به معنای سنتی، یعنی مجموعه‌ای از ایده‌ها که توسط آن کنشگران اجتماعی به توضیح و توجیه کنش سازمان یافته اجتماعی خود می‌پردازند نیست. فوکو در این زمینه، گفتمان را عام‌تر از ایدئولوژی سیاسی می‌داند؛ به گونه‌ای که ممکن است سازه کارهای آن مرزهای چند ایدئولوژی را آورد. (دهقانی فیرز آبادی، ۱۳۸۴: ۲۲-۲۱) براین اساس، کلیه معانی، کنش‌ها و رفتارهای یک نظام سیاسی نیز همگی در ارتباط با زمینه کلی‌ای که جزئی از آن هستند (گفتمان) درک می‌شود.

در واقع، هر معنا در ارتباط با رفتار کلی که در حال وقوع است و هر رفتار در ارتباط با یک گفتمان خاص فهمیده می‌شود. بنابراین در صورتی می‌توان یک فرایند را درک کرده و توضیح داد که رفتار و گفتمانی که در دورن آن، فرایندی مذکور اتفاق می‌افتد را درک کنیم. چنان که به عنوان مثال کشیدن یک خط بر روی یک برگه کاغذ و قراردادن آن در یک صندوق (عمل رای دادن در یک انتخابات)، تنها دورن نظامی متشکل از قواعد، رویه‌ها و نهادهای که ما آن را دموکراسی می‌نامیم معنا می‌یابد. لذا اهمیت رای دادن در ارتباط با دیگر رفتارها و موضوعاتی که جزئی از آن است قابل درک است. (هوارت، ۱۳۷۸: ۲۰۲).

آنچه لاکلاو و موفه در تبیین قالب‌های گفتمانی بیان کردند با نظریه فوکو شباهتهایی دارد. اگرچه نگرش فوکو از نظریه‌های لاکلاو و موفه فراگیرتر است، تمامی آنان بر این اعتقاداند که بازنمودها و سمبل‌ها می‌تواند معادله قدرت را تحت‌تاثیر قرار دهد. بنابراین زبان سیاسی کشورها در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی را باید انعکاس معادله جدیدی از قدرت دانست که توانسته است موجودی خود را بر دیگران تحمیل نماید. فوکو بر این اعتقاد است که گفتمان فراتر از زبان، سمبل، نماد و ادبیات سیاسی می‌باشد. وی اعتقاد دارد که گفتمان در هویت‌ها و کنش دائمی بازیگران منعکس می‌شود. براساس چنین ادراکی است که می‌توان فرآیندها و الگوهای رفتاری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را پردازش کرد.

۲- مبانی شیفت گفتمانی در سیاست خارجی ایران

گفتمان اسلام‌گرا به رهبری امام خمینی توانست بر فراز دو گفتمان لیبرال-ملی‌گرا و چپ (مارکسیست و التقاطی) و در مبارزه با گفتمان پهلوی دوم به جایگاه هژمون دست بیابد. این جریان فکری- کنشی پس از چیرگی بر عرصه سیاسی- اجتماعی ایران و به‌ویژه پس از خرداد ۱۳۶۰ توانست ایده‌های خود را در چارچوب گفتمان اسلام سیاسی و فقه‌ای مفصل‌بندی نماید. این گفتمان بر اساس دو اصل جمهوریت و اسلامیت و با محوریت مفهوم ولایت‌فقیه ساماندهی شده و سیاست خارجی این بازیگر نوپا نیز در دنباله همین اندیشه معنا یافت. امام خمینی توانست نشانگان، ساختارها، بافتارها، بنیان‌های قانونی (خاصه قانون اساسی) و فراگردهای موجود را به سمتی جهت‌دهی کند که سیاست خارجی متناسب با روند درونی را بازتولید نماید. وی توانست خوانش انتقادی- انقلابی از مذهب تشیع را به نحوی برجسته نماید که یک شیفت گفتمانی بنیادینی را از الگوی غرب‌گرای تمدنی در راستای نیل به الگوی مدرنیته ملی معنا دهد؛ مسأله‌ای که اساساً با اهداف و ارزش‌های اسلام انقلابی سروکار داشت و خود را هم در سطح ملی و هم فراملی به نمایش می‌گذاشت (Jahanbegloo, 2013: 27). انقلاب اسلامی زمینه را برای ارجاع به امر سنت در برابر امر مدرن در ساختارهای نظری و عملی ایران مهیا کرد. ایدئولوژی رسمی پهلوی از مجموعه‌ای از ارزش‌های فرهنگی غربی و عادات و رسوم تشکیلی شده است که دیدگاه رمانتیکی نسبت به تمدن باستانی ایران پیش از اسلام دارد (Shakibi, 2007: 203). دین در نگاه محمدرضا پهلوی از فعالیت‌های سیاسی جدا، تابعی از سیاست دولتی و ابزاری برای تنظیم قواعد فردی و ثبات اجتماعی بود (Amirsadeghi, 2011: 245). مؤلفه‌های مفهومی ایدئولوژی سیاسی شاه که به‌گونه‌ای مستقیم بر سیاست خارجی و مناسبات بین‌المللی آن اثر می‌گذاشت نیز از همین روند مستخرج می‌شد.

در برابر شناخت‌شناسی مدرن گفتمان پهلوی، شناخت‌شناسی گفتمان اسلام‌گرا یا مفهوم اسلامی دانش تنها نظری نیست، بلکه سویی‌ای نزدیک به اندیشه و رفتار بشری به صورتی فردی و اجتماعی دارد. این منطق تنها خداوند را به‌عنوان سرچشمه دانش در جهان می‌داند. پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی گفتمان اسلام‌گرای سیاست خارجی، در این گزاره‌ها قابل‌احصا است: وجود امکان شناخت، متعلقات شناخت، تکرار مراتب و منابع شناخت، تکرار معیارهای اعتبار و داوری، تکرارگرایی روشی (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۰-۱۳۱). امام خمینی بارها اظهار داشته که سکولاریسم، دموکراسی، ملی‌گرایی و صرف خردگرایی انسان‌محور- حتی علوم اجتماعی- همگی فراورده‌های مسموم مدرنیته هستند که خود نیز ابزاری برای هژمونی استعماری است (Milani, 2010: 9).

نخستین اصل هستی‌شناسی سیاسی اسلامی به‌طور عام، اصل واقعیت یا اصالت واقع است. رویکرد هستی‌شناختی اسلامی، جوهر‌گرا نیز می‌باشد. اصل دوم هستی‌شناسی انتقادی اسلامی اصل علیت می‌باشد. سومین و مهم‌ترین اصل هستی‌شناسی اسلامی اصل توحید و وحدت در جهان هستی است (دهقانی، ۱۳۸۹: ۵۲-۵۶). پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل از این‌قرارند: واقع‌گرایی، جوهر‌گرایی، توحید، علیت، عدالت، و اصالت فرد و جامعه (دهقانی، ۱۳۸۹: ۱۲۹-۱۳۰). جهان‌بینی جمهوری اسلامی، نسبت به جهان بیرون استوار بر چند ستون است (Mozaffari, 2009: 10-11): نخستین ستون به منش انقلابی بستگی دارد. ستون دوم، قوانین و مقررات مدنی، مالی، اقتصادی، اجرایی، فرهنگی، نظامی، سیاسی و... باید مبتنی بر مؤلفه‌های اسلامی باشند. ستون سوم دیدگاه غیروستفالیایی (مبتنی بر امت اسلامی) است.

انسان‌شناسی در ایران پدیده‌ای سیاسی- اجتماعی بوده که در بافت فرایندهای سیاسی- اجتماعی ایران توسعه‌یافته است. این فرایندها عبارت‌اند از ملی‌گرایی، مدرنیزاسیون و حفظ فرهنگ سنتی اسلامی است. انسان‌شناسی ایرانی اغلب با مؤلفه‌های نظری که در مکاتب انسان‌شناسانه مانند تکامل‌گرایی، کارکردگرایی، ساخت‌گرایی و... مطرح می‌شوند، سروکار نداشته است. در پاسخ به این فرایندها، چهار گفتمان اصلی در انسان‌شناسی ایران توسعه یافت: ملی‌گرایی، مدرنیته، بومی‌گرایی و اسلام‌گرایی (Fazeli, 2006: 5). گفتمان پهلوی در حوزه انسان‌شناسی ترکیبی از چهار مؤلفه بود که به‌گونه‌ای عمده ناسیونالیسم و مدرنیته (غربی شدن) را برجسته می‌نمود. امام خمینی از حیث هستی‌شناسی در زمره اندیشمندان اصالت وجودی قرار می‌گیرد. هستی در نگاه ایشان هدف‌دار و دارای مبدأ و معاد است؛ انسان‌شناسی امام خمینی بخشی از هستی‌شناسی ایشان است (روحانی، ۱۳۹۱: ۲۹-۳۰). پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی گفتمان اسلام‌گرای سیاست خارجی را می‌توان در این گزاره‌ها جست: حقیقت ربطی و فقر ذاتی انسان، ماهیت روحانی و جسمانی انسان، اصالت فطرت فردی و اجتماعی انسان، اختیار و عاملیت انسان و جوامع انسانی (دهقانی، ۱۳۸۹: ۱۳۰). مفهوم ولایت (و نیز خلیفه‌الله بودن انسان) به صورتی ژرف در سامانه فلسفی و انسان‌شناختی گفتمان اسلامی سیاست خارجی را از خود متأثر نمود.

۳- غیریت‌سازی در گفتمان سیاست خارجی ایران

۳-۱- در زمان محمد رضا شاه پهلوی

در زمان حکومت محمد رضا شاه در دوره‌های مختلف زمانی خرده گفتمان‌های مختلفی حاکم بود. در فاصله سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۶۳ م گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران «موازنه مثبت» یا «ناسیونالیسم مثبت» نام گرفت که از طرف شاه در مقابل

نظریه «موازنه منفی» مصدق مطرح شد و منظور از آن، تعامل مثبت با جهان خارج بود. محمد رضا شاه پهلوی ناسیونالیسم مثبت را سیاستی توصیف می‌کرد که حداکثر استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را تأمین می‌کند (دیگار، هوکارد و ریشار، ۱۳۷۸: ۱۵۱). «ما دوستی با هر ملتی را می‌پذیریم و حاضریم از تجارب علمی و فنی آن کشور استفاده کنیم به شرط آنکه چنین دوستی‌ای به منافع یا استقلال ما لطمه‌ای وارد نسازد» (ازغندی، ۱۳۷۹: ۲۴). خطوط اصلی سیاست ناسیونالیسم مثبت طبق نظر محمد رضا شاه عبارت بود از: ۱. تأمین صلح و ثبات بین‌المللی که با پیوستن به سازمان ملل متحد و پیروی از مواد ۵۱ و ۵۲ منشور قابل حصول است؛ ۲. مشارکت همه جانبه در برنامه‌های تأمین امنیت جمعی در تمام زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و قبول کمک‌های فنی و اقتصادی از منابع خارجی برای افزایش توانمندی اقتصادی، مالی و فنی کشور؛ سه. استحکام بخشیدن سازمان دفاعی ایران با جدیت خستگی ناپذیر و با هدف کمک به دوستان در رعایت و احترام به پیمان‌های امنیت جمعی، حفظ حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران و تأمین امنیت داخلی (ازغندی، ۱۳۷۹: ۴۳).

اما تحولات بعدی در سیاست خارجی ایران حاکی از آن است که سیاست ناسیونالیسم مثبت بیشتر در جهت ائتلاف و اتحاد با ایالات متحد آمریکا طرح شده بود (Sakai, 1991: 446). در واقع، گسترش و تحکیم مناسبات سیاسی، نظامی و اقتصادی با ایالات متحد آمریکا، هدف اصلی سیاست خارجی ایران در این دوره بوده است. به‌طور کلی اهدافی را که دولت ایران در این مقطع در سیاست خارجی دنبال می‌کرد، می‌توان بدین‌گونه خلاصه کرد:

یک. درگیر ساختن ایالات متحد آمریکا در امور ایران و افزایش نفوذ و کسب حمایت‌های بیشتر آن کشور در مقابل قدرت‌های شوروی و انگلستان.

دو. جذب میزان بیشتری از کمک‌ها و مساعدت‌های مالی و نظامی ایالات متحد آمریکا برای استحکام بخشیدن به ساختارهای داخلی قدرت.

سه. انعقاد پیمان‌های امنیتی، نظامی و دفاعی با آن کشور به منظور افزایش ضریب امنیت ملی کشور.

در این دوره ترس از کمونیسم و امکان اشاعه افکار کمونیستی در ایران چیزی بود که همیشه فکر و عکس‌العمل‌های شاه را هدایت می‌کرد و در مذاکرات همیشه به میان می‌آورد و روی آن سیاست خود را توجیه می‌نمود. به نحوی که «در این خصوص بدستور شاه در حدود ده سال پیش به سفیران ایران در کشورهای غربی بخشنامه شد که نامه‌ای بعنوان سفیر آمریکا تهیه نمایند و در صندوق آهنی کارهای سری نگاهدارند تا اگر روزی از طرف شوروی به ایران تجاوز شد و تهران نتوانست اقدامی کند سفیران ایران آن نامه به سفیر آمریکا را (در واشنگتن به وزیر خارجه آمریکا) تاریخ‌گذاری و امضای کرده و به مقصد بفرستند این بخش نامه بار دیگر به دستور شاه سه سال پیش باز صادر گردید ...» (مدنی، ۱۳۹۴: ۷۸).

ویژگی سیاست ایران در این دوره، وابستگی شدید به کمک‌ها و حمایت‌های مالی و فنی ایالات متحد آمریکا برای تجدید سازمان اداری و نظامی بود؛ به عبارت دیگر، دولت ایران تلاش می‌کرد تا نقش، جایگاه و اهمیت ایران را در نزد دولت ایالات متحد آمریکا بالا ببرد و آن را متقاعد به افزایش کمک‌های مالی و نظامی به دولت ایران و همچنین، پذیرش تعهداتی مبنی بر حمایت و پشتیبانی نظامی از ایران کند. این درحالی بود که مقامات ایالات متحد آمریکا در مورد قابلیت شاه دچار شک و تردید بودند و دائماً می‌کوشیدند اشتباهی سیری‌ناپذیر او را برای دریافت جنگ‌افزار محدود سازند (شوکران، ۱۳۶۹: ۹۴-۹۵؛ مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۶۴).

با آغاز دهه ۱۹۶۰ م. گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران از «ناسیونالیسم مثبت» به «سیاست مستقل ملی» تغییر یافت. خطوط اساسی «سیاست مستقل ملی» طبق اظهارات محمد رضا شاه پهلوی عبارت بود از: «صلح‌جویی صمیمانه، همزیستی و تفاهم با همه کشورهای و جوامع ولو با نظام‌های حکومتی و ایدئولوژی‌های متفاوت...» (ازغندی، ۱۳۷۹: ۵۰).

معنای خاص این سیاست آن بود که از آن پس، سیاست خارجی ایران منحصر به غرب و ایالات متحد آمریکا نخواهد بود و دولت ایران تلاش می‌کند تا روابط خود را با دولت‌های دیگر، از جمله، بلوک شرق گسترش دهد و بر همین اساس، مناسبات ایران با اتحاد جماهیر شوروی، چین و بلوک شرق تا حدودی گسترش یافت؛ از جمله امضای موافقت‌نامه‌هایی با آن کشور به منظور احداث یک خط لوله برای صدور گاز ایران به شوروی و همچنین، ساخت کارخانه عظیم ذوب آهن در اصفهان (دیگار، هوکارد و ریشار، ۱۳۷۸: ۱۸۳). اما گسترش مناسبات اقتصادی، بازرگانی و فنی ایران با اتحاد جماهیر شوروی، به معنای کاهش سطح روابط ایران با ایالات متحد آمریکا یا به هم خوردن سیاست ائتلاف و اتحاد با آن کشور نبود بلکه تعمق بیشتر در وقایع سیاست خارجی حاکی از استحکام بیشتر پیوندهای سیاسی و نظامی با ایالات متحد آمریکاست. به‌طور کلی اهدافی را که دولت ایران در این مقطع در سیاست خارجی دنبال می‌کرد، می‌توان این‌گونه خلاصه کرد:

یک. دادن اطمینان به مقامات آمریکایی درخصوص ثبات و امنیت دائم دولت ایران و همراهی و همکاری با ایالات متحد آمریکا در نظام بین‌الملل؛

دو. تقویت توانمندی نظامی ایران در مقابله با تحرکات کمونیستی و ناسیونالیستی عرب در منطقه؛ سه. آمادگی ایران برای پر کردن خلأ قدرت در خلیج فارس بعد از خروج نیروهای بریتانیا از منطقه و ضرورت حمایت آمریکا از ایران.

به اعتقاد شاه، دولت ایران برای تأمین امنیت خلیج فارس، نیازمند جنگ‌افزارهای مدرن بود و بر همین اساس، ارتش ایران در اواخر سال‌های ۱۹۷۰، سلاح‌هایی را سفارش می‌داد که هنوز خود آمریکایی‌ها در اختیار نداشتند. از ۱۹۷۳ م. بودجه دفاعی ۳۰ درصد از درآمدهای ایران بود و خرید سلاح‌های آمریکایی چهار برابر شد تا اینکه به دو میلیارد دلار در سال رسید. برای پرداخت پول این خریدها، ایران علاوه بر درآمد نفت از اعتبارات راهبردی آمریکا با بهره‌ناچیز که در چارچوب برنامه کمک به متحدان آن کشور پیش‌بینی شده بود، برخوردار می‌شد. از ۱۹۷۱ م. ایران شروع به دریافت نخستین هواپیماهای جت اف ۴-مشهور به فانتوم-کرد که بهای هرکدام، ۵ میلیون دلار بود و محمد رضا شاه ۱۸۰ فروند آن را سفارش داده بود. هرچند آمریکایی‌ها در ابتدا مایل نبودند بیش از یک اسکادران ۱۶ واحدی از این هواپیماها را تحویل دهند، تعداد هواپیماهایی که سرانجام تحویل دادند، به ۲۵۰ فروند رسید. شاه در سال ۱۹۷۴ م. سفارش ۸ فروند اف ۱۴ را دارد که هرکدام از آن‌ها ۳۰ میلیون دلار ارزش داشت. دو سال بعد ایران سفارش ۱۶۰ فروند هواپیماهای شکاری بمب‌افکن اف ۱۶ را داد که مبلغ آن ۳/۸ میلیارد دلار می‌شد.

بنابراین، مقدار اسلحه‌ای که در فاصله سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ م. یعنی دوره ریاست جمهوری نیکسون، از آمریکا به ایران آمد، در سطحی بود که هرگز در تاریخ سیاسی بین‌المللی سابقه نداشته است. تنها بین سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۹۷۷ میزان فروش نظامی آمریکا به ایران ۲/۶۱ میلیارد دلار بوده است. بودجه دفاعی ایران که در سال ۴/۱۰،۲۷۹۱ میلیارد دلار بود در سال ۷۷۹۱ به ۴/۹ میلیارد دلار افزایش یافت، یعنی افزایشی برابر ۶۸۰ درصد. در سال ۱۹۷۷ بودجه نظامی و تشکیلات امنیتی ایران برابر ۴۰ درصد بودجه کل کشور بود (بیل، ۱۳۷۱: ۲۷۷).

مهم‌ترین عاملی که طی این سال‌ها دست شاه را در افزایش قدرت نظامی خود و اعمال سیاست مستقل ملی در برابر آمریکا بازمی‌گذاشت، افزایش درآمد نفتی ایران بود. به‌طور کلی، می‌توان گفت سیاست مستقل ملی، یک جاده دو طرفه بود که امکان مانور زیادی به دولت ایران می‌داد. اهم نگرانی دولت ایران متوجه امنیت منطقه‌ای بود و شاه می‌توانست دیدگاه‌ها و نظریات سیاسی و امنیتی خود را به مسئولان آمریکایی بقبولاند. اگرچه از اواسط این دوره به بعد ما شاهد کاهش و قطع کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به ایران و در نتیجه، استقلال نسبی ایران از ایالات متحد آمریکا-و حتی در برخی مواقع، مخالفت با سیاست‌های آمریکا (روبین، ۱۳۶۳: ۱۰۴) و متنوع شدن سیاست خارجی ایران می‌باشیم، راهبرد کلی سیاست خارجی ایران یعنی «ائتلاف و اتحاد» با ایالات متحد آمریکا استحکام بیشتری یافت (Wilber, 1981: 251). ایران در این دوره تلاش می‌کرد تا ایالات متحد آمریکا را متقاعد به پذیرش اهمیت و جایگاه ایران برای دنیای سرمایه‌داری و مبارزه با نشر و گسترش کمونیسم در منطقه حساس خلیج فارس و مبارزه با افراط‌گرایی عربی در خاورمیانه و در نهایت، افزایش فروش تسلیحات نظامی پیشرفته به ایران کند.

۳-۲- در زمان جمهوری اسلامی ایران

گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی خصوصاً در اوایل انقلاب آشکارا غرب‌ستیز بود. این موضوع هم به واسطه عوامل ایجابی و هم مبادی سلبی تقویت می‌شد. این امر در واکنش به وابستگی حکومت پهلوی به غرب بود. انقلابیون این مسأله را مورد توجه قرار داده و مفهوم «بازگشت به خویشتن» و بومی‌گرایی را در واکنش به آن مطرح نمودند. (Rajaei, 2007: 10) از دیگر سو فضای چپ موجود در سطح جهانی نگاه انقلابیون ایرانی برای ارائه راه‌حلی به‌منزله بدیل گفتمان لیبرالیسم غربی را تقویت می‌نمود. در این مسیر بهره‌گیری از عناصر و نمادهای مذهبی نیز به میدان آمد تا گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به مثابه الگویی انتقادی و انقلابی علیه ساختار موجود بین‌المللی صورت‌بندی نماید و حتی از آمریکا با عنوان «شیطان بزرگ» یاد کند (Herzog and Fischer, 2003: 213) Robins, 2014: 86-87 امام خمینی در همین راستا در یک دگرسازی مبتنی بر دوگانه سنتی خیر و شر (حق و باطل) فرهنگ ایرانی بیان می‌دارد: «من فکر می‌کردم که اگر بتوانیم یک دیوار مثل دیوار چین بین شرق و غرب بکشیم، بین ممالک اسلامی و غرب... که مملکت ما از دست آن‌ها نجات پیدا کند و ترقی‌اتش را هم عذرش را بخواهیم، به نفع ما بیشتر است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۳۵۶)

استکبار ستیزی، نفی سلطه‌پذیری و وابستگی: یکی دیگر از اصول گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه امام خمینی (ره)، نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و به‌طور کلی، مبارزه با استکبار بود. ایشان برای حیات زیر سلطه، غیر ارزشی قائل می‌شدند. بلکه حیات را به آزادی و استقلال می‌دانستند و با توجه به قاعده نفی سبیل می‌فرمودند: «ما منطبقان، منطبق اسلام، این است که سلطه نباید از غیر بر شما باشد، نباید شما تحت سلطه غیر بروید. ما هم می‌خواهیم نرویم زیر سلطه» (همان، ج ۴: ۹۱) همچنین ایشان تأکید

داشتند: «ما با هیچ یک از ابرقدرت‌ها سازش نداریم، نه تحت سلطه آمریکا می‌رویم و نه زیر بار شوروی، ما مسلمانیم... و می‌خواهیم زندگی فقیرانه داشته باشیم ولی آزاد و مستقل باشیم» (همان، ج ۱۵: ۳۴۰).

در واقع، تجربه تاریخی و خاطراتی که امام از نوع و نحوه تعامل دولت‌های ماقبل انقلاب ایران داشتند نیز در راستای اتخاذ سیاست‌هایی پیش می‌رفت که دولت و ملت ایران را به گفته امام از یوغ امپریالیسم رهایی بخشد. براین اساس، امام تأکید داشتند که «هر کس در هر مقام که خیال سازش با شرق و غرب را داشت بی‌محبا و بدون هیچ ملاحظه‌ای او را از صحنه روزگار براندازید». از سوی دیگر، امام از نخستین روزهای آغاز نهضت اسلامی معتقد بودند که اتحاد اسلامی نیز باید بعد ظلم ستیزی و انقلابی داشته باشد و بر این اساس، برای مبارزه با فشارهای ابرقدرتها، ملل مسلمان را به یکپارچگی و همبستگی فرا می‌خواندند.

در واقع امام در روابط خارجی ایران با کشورهای دیگر به ویژه قدرت‌های بزرگ، بر ضرورت استکبار ستیزی تأکید بسیار داشتند؛ چنان که در این زمینه به ویژه در مواضع ایشان در قبال آمریکا بر این مسئله تأکید می‌شد. بر این اساس، حضرت امام خمینی (ره) آمریکا را شیطان بزرگ دانسته و معتقد بودند که تا زمانی که آمریکا روش‌های غلط و سلطه جویانه خود در برخورد با دیگران و با جمهوری اسلامی ایران را تصحیح نکند، نمی‌توان با این کشور رابطه برقرار کرد. اهمیت این مسئله استکبار ستیزی و نفی سلطه و وابستگی سبب شد که امام (ره) در قسمتی از وصیتنامه خود نیز با مخاطب قراردادن وزرای امور خارجه در دوران حال و آینده توصیه کنند:

از هر امری که شائبه وابستگی با همه ابعادی که دارد به طور قاطع احتراز کنید و باید بدانید که وابستگی در بعضی امور هر چند ممکن است ظاهری فریبنده داشته باشد یا منفعت و فایده‌ای در حال داشته باشد، لکن در نتیجه ریشه کشور را به تباهی می‌کشاند. (همان)

در اندیشه بنیان‌گذار انقلاب اسلامی به عنوان «رهبر مستضعفین جهان»: «برنامه ما، در حکومت اسلامی مبنی بر توحید است» (همان، ج ۵: ۱۲۱) و «هدف نهایی عبارت از همان تأسیس یک حکومت عدل اسلامی است» (همان، ج ۴: ۵۱۲). «خداوند تعالی بر ما منت نهاد و رژیم استکبار را با دست توانای خود که قدرت مستضعفین است در هم پیچید و ملت عظیم ما را ائمه و پیشوای ملت‌های مستضعف نمود، و با برقراری جمهوری اسلامی، وراثت حقه را بدانان ارزانی داشت» (همان، ج ۶: ۴۵۲). «باید این نهضت - مستضعف در مقابل مستکبر - در تمام عالم گسترده شود. ایران، مبدأ، و نقطه اول و الگو برای همه ملت‌های مستضعف [باشد]... در تمام اقشار عالم، مسلمین بپا خیزند؛ بلکه مستضعفین بپا خیزند. وعده الهی که مستضعفین را شامل است، و می‌فرماید که ما منت بر مستضعفین می‌گذاریم که آن‌ها امام بشوند در دنیا، و وارث باشند. امامت حق مستضعفین است، وراثت از مستضعفین است؛ مستکبرین غاصبانند» (همان، ج ۷: ۲۹۲).

پس از پیروزی انقلاب، ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت بازرگان اصول سیاست خارجی ایران را این‌گونه برمی‌شمارد: (Elik, 2012: 74) حفظ استقلال؛ یکپارچگی منطقه‌ای و منافع ملت؛ مقابله با امپریالیسم جهانی؛ حمایت از مستضعفان جهان؛ عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها؛ موازنه منفی. سیاست خارجی ایران در این دوره مبتنی بر نگاه واقع‌گرایانه به منافع ملی بود. در همین راستا یکی از نخستین کارهای دولت بازرگان، در کنار اعلام سیاست عدم تعهد^۱ و خوانش دفاعی و استوار بر استقلال از شعار «نه شرقی و نه غربی»، اعلام تمایل برای عادی‌سازی روابط با غرب و به‌ویژه آمریکا بر پایه احترام متقابل بود. دولت موقت (۱۳۵۸/۸/۱۴ - ۱۳۵۷/۱۱/۲۲) به دنبال در پیش‌گیری گونه‌ای ملایم از لیبرالیسم ملی بود که ملاحظات شرایط پس از انقلاب را نیز به میزانی پوشش دهد اما در این راه ناکام ماند. دولت بنی‌صدر نیز در دنباله نتوانست سیاست داخلی و خارجی‌ای را ارائه بدهد که همسو با گفتمان اسلام‌گرایی در حال نضج گرفتن باشد. بازرگان، در تشریح گفتمان اسلام‌گرا یا آنچه حرکت دوم انقلاب ایران می‌نامد، برجسته‌ترین ویژگی‌ها و ایستارهای آن را چنین برمی‌شمارد: ۱. نفی ملی‌گرایی و ملیون و یک نهضت ضد ایرانی؛ ۲. مکتب‌گرایی و انحصارگرایی؛ ۳. صدور انقلاب و اسلام؛ ۴. پشتیبانی و خدمت به مستضعفین جهان به عنوان وظیفه یا برنامه اصلی انقلاب و دولت جمهوری اسلامی؛ ۵. قهر و ستیز و تعرض برای نابودی مستکبرین جهان، مانند ابرقدرت‌های غرب و شرق و به‌ویژه آمریکای جهان خوار؛ ۶. قهر و اعتراض نسبت به دولت‌های ستمگر و سازش‌کار؛ ۷. استقبال از ایثار و شهادت، به صورت فردی و ملی و کشوری؛ ۸. تبلیغات اسلام و مراقبت در اجرای احکام در درون کشور و کفرستیزی و از میان بردن نظام‌های الحادی بین‌المللی؛ ۹. اداره امور کشور و اجرای برنامه‌های عمومی به دست متخصصین اسلام، یعنی روحانیت و فقها و ۱۰. مقام و درجه دوم دادن به مسائل زندگی و به نیازمندی‌های مادی و رفاهی و سازندگی (بازرگان، ۱۳۶۳: ۱۱۱-۱۱۲) پس از پایان این دوره انتقالی و حاکمیت دوگانه، گفتمان اسلام‌گرایی خود را به صورت تمام‌عیار و در چارچوب خرده گفتمان چپ اسلامی (۶۸-۱۳۶۰) به نمایش گذارد. سیاست خارجی ایران در چارچوب این گفتمان نوین در

^۱ - به گفته کریم سنجابی، نخستین وزیر خارجه ایران پس از انقلاب، سیاست عدم تعهد ایران در این هنگام، بر چهار پایه استوار بود: «تاریخ، موقعیت ژئوپولیتیک ایران، آرمان‌های معنوی و انسانی اسلام و اصل مقابله به مثل کامل در مناسبات با دیگر کشورها» (رمضانی، ۱۳۸۰: ۶۰-۶۱).

چارچوب دوگانه مستکبر- مستضعف قابل تحلیل است. بر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی: «ویژگی بنیادی این انقلاب نسبت به دیگر نهضت‌های ایران در سده اخیر مکتبی و اسلامی بودن آن است». چنان‌که اصل ۱۵۲ تصریح دارد: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیر محارب استوار است». اصل ۱۵۴ نیز مقرر می‌دارد: «جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند». از دیگر مؤلفه‌های ایدئولوژیک این گفتمان جدید که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم در قانون اساسی نیز نمود یافت می‌توان به نشانگانی همچون: اسلام سیاسی، نه شرقی نه غربی، عدم تعهد، صدور انقلاب، نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، نفی سبیل، انترناسیونالیسم (امت واحده) اسلامی، مرز کشی شدید میان خودی و دیگری، مسأله فلسطین و ضدیت با اسرائیل، انتزاع و انعزال از دنیای غرب، خروج از نهادها و پیمان‌های استکباری، تقدم اصول فراملی (اسلامی و ضد استکباری) بر ملی، سیاست نگاه به شرق، حمایت از جنبش‌های اسلامی و آزادی‌خواهانه، استقلال و آزادی، عدالت‌خواهی، باور به تهاجم فرهنگی و... اشاره کرد.

در یک نگاه کلان، برخی از عوامل در انقلاب ایران مؤثر بوده و جهان‌بینی‌های انقلابی‌های ایران را نسبت به سیاست خارجی تحت تأثیر قرار داده‌اند (Hunter, 2010: 25-27) ۱- تجربه تاریخی و ضد استعمارگرایی؛ ۲. جهان سوم گرایی تدافعی؛ ۳. تأثیرات اسلامی؛ ۴. ایده‌های چپ‌گرایانه؛ ۵. اثرپذیری از کنشگری عرب؛ ۶. و مهم‌تر از همه اندیشه امام خمینی. دیدگاه‌های امام خمینی پیرامون سیاست خارجی عبارت‌اند از: نخست، پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی؛ دوم، اخلاق‌گرایی؛ سوم، مصلحت‌گرایی؛ چهارم، روابط مسالمت‌آمیز عرفی با دیگر ممالک؛ پنجم، منافع ملی؛ ششم، نفی سبیل ضمن حل پارادوکس استقلال؛ هفتم، نه شرقی نه غربی؛ هشتم، اجتناب از انزوا و انعزال؛ نهم، اصل دعوت ضمن عزت‌گرایی و مصلحت؛ دهم، کنش متقابل با نظام بین‌الملل ضمن تعهد به هنجارهای عرفی و دیپلماتیک (روحانی، ۱۳۹۱: ۳۹-۴۵)

۴- برآیندهای غیریت سازی در شیفت گفتمانی در سیاست خارجی ایران

استراتژی کنش‌های استوار بر محاسبات امنیت پایه و سیاست‌های سخت‌افزاری را صورت‌بندی کرده و زمینه‌ای برای فهم وجوه عمل‌گرایی- واقع‌گرایی را در گفتمان اسلام‌گرایی فراهم می‌آورد. گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی در حوزه استراتژیک نیز توانست خود را به‌گونه‌ای متفاوت از گفتمان پهلوی مطرح نماید. در منطق این نوشتار، حوزه استراتژیک به بنیادهای سخت‌افزاری سیاست خارجی می‌پردازد که به‌عنوان عناصر مقوم و مبنایی عمل می‌کنند. دو مؤلفه امنیتی- راهبردی و اقتصادی در چارچوب دو انگاره امنیت ملی و اقتصاد ملی در این پهنه مطرح‌نظر هستند. به نظر می‌رسد گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی در نگاه به این دو عرصه خود را به نحوی جدی متفاوت از گفتمان پهلوی مطرح نموده است. در تفسیر عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی در ج.ا. ایران در کنار موضوع ایدئولوژی (هویت و نقش ایران به‌مثابه یک کنش‌گر اسلامی ضد استکباری)، ژئوپلیتیک- استراتژیک و مؤلفه اقتصادی بسیار مؤثر هستند. در نگاه رهبران انقلاب اسلامی، به‌ویژه تا میانه‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، موضوع بنیادین و حیاتی در روابط بین‌المللی و سیاست خارجی، امنیت امت اسلامی و نه الزاماً امنیت ملی ایران بود. در این منطق، امنیت و توسعه در وجه غالب بنیادی هنجاری و انتزاعی داشت. در این زمینه معنای موسع، چه از نظر جغرافیایی و چه از لحاظ شمول افراد، به دست داده می‌شد. بر این اساس، اگرچه امنیت ایران به‌عنوان کانون مبارزه با استکبار جهانی بسیار مهم بود؛ اما حصر فعالیت‌های سیاست خارجی در راستای نگهداشت و تقویت صرف این واحد ملی نادرست بود و باید فعالیت‌های راهبردی مقوم سیاست خارجی دولت اسلامی در جهت تأمین امنیت امت اسلامی نیز هدف‌گذاری می‌شد. (Rakel, 2008: 22)

این زاویه دید که در برابر ایده امنیت ملی (امنیت رژیم و ملت) دوران پهلوی قرار داشت، فرصت‌ها و تهدیدات فراوانی را متوجه سیاست خارجی ایران می‌نمود. برای نمونه، ارتباط میان جمهوری اسلامی ایران و دولت‌های حوزه خلیج فارس به صورتی ویژه تحت تأثیر مبنای انقلابی ایران به‌ویژه کنشگری شیعی- انقلابی و صدور انقلاب بوده‌اند. دولت‌های عرب و نیز قدرت‌های برجسته غربی از صدور انقلاب اسلامی هراس (واقعی و تبلیغاتی) داشتند. این موضوع در حالی بود که شاه در دو دهه منتهی به انقلاب اسلامی اهداف عینی‌ای را در خلیج فارس دنبال کرد که همگی با همکاری غرب بود. (Marschall, 2003: 8) روابط ایران با کشورهای همسایه در گفتمان پهلوی مبتنی بر سیاست دوری از تنش چه در سطح بین‌المللی و چه منطقه‌ای بود که این موضوع در چارچوب گفتمان اسلامی به‌سوی کنشگری عقیده محور و هویت پایه چرخش نمود. به نظر می‌آید نوع نگاه گفتمان اسلام‌گرایی به موضوع استراتژی آرمان‌گرایی واقع‌نگر بوده است که در برابر رهیافت واقع‌گرایی آرمان نگر رژیم پهلوی جای می‌گیرد. این روند چیرگی نسبی (و نه البته مطلق) آرمان‌گرایی بر رئالیسم تا اواسط جنگ تحمیلی به حیات نسبی خود ادامه داد.

سرمایه‌گذاری‌های گسترده شاه در بخش نظامی در دهه ۱۳۵۰ تحت تأثیر چند مسأله بوده است: (Pirseyedi, 2013: 33) ۱. پادشاهی ایران امید داشت که توانایی دفاعی کشور علیه اتحاد شوروی همسایه را ارتقا بخشد. ۲. سرمایه‌گذاری‌های نظامی شاه تا حدودی برآیند نیاز ایران برای سازگاری با محیط امنیت منطقه‌ای جدید بود که در نتیجه تصمیم انگلیس برای عقب کشیدن نیروهای نظامی‌اش از خلیج فارس در اواخر سال ۱۹۷۱ بود. ۳. تمایل شاه به تقویت و مدرن‌سازی نیروهای نظامی ایران با خواسته او برای افزایش نفوذ ایران در مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی ارتباط داشت. ۴. نیروهای نظامی قدرتمند زمینه‌ای برای تبدیل شدن به یک قدرت اقتصادی تفسیر می‌شد. ۵. شاه نیروهای نظامی قدرتمند را به‌عنوان ابزاری برای مدرن‌سازی و غربی‌سازی جامعه ایران تلقی می‌کرد. ۶. تصویر شاهنشاهی مؤلفه مهمی بود که در پس برنامه‌های نظامی شاه قرار داشت چراکه او بر این باور بود که یک ارتش نظامی موجه می‌تواند به‌مثابه نمادی ملی و بین‌المللی از دستاوردهای حکومت او باشد. انقلاب سفید نیز متأثر از تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی مانند عراق دارد. محمدرضا شاه بر این باور بود که مسأله اصلی ایران چه در سطح داخلی و چه خارجی ناامنی است و به این دلیل برجسته‌ترین هدف ایران می‌بایست بر مبنای تقویت نیروهای مسلح قرار گیرد. مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که در ایران رخ می‌داد به مسأله عدم امنیت مربوط بود (Ramazani, 1975: 259).

در عصر پهلوی، در پیوستار کاربست رهیافت نظامی- راهبردی، ایران یک بروکراسی سیاست خارجی مدرن را ایجاد کرد و در بیش‌تر کشورهای جهان سفارت‌خانه‌هایی را به خود اختصاص داد. این حکومت به تلاش در راستای توسعه روابط با همه قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی پرداخت. در دوران پهلوی دوم ایران روابط دیپلماتیکی را با بسیاری از کشورها برقرار و در بیش از صد کشور سفارت‌خانه راه‌اندازی کرد. در نظام پهلوی، دیپلمات‌ها روابط خود را با بیش‌تر قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای، سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای همسایه برقرار کردند. ماهیت و جهت سیاست و روابط خارجی ایران در گفتمان پهلوی مبتنی بر پیروی از منشور ملل متحد و احترام به قانون و نظم مسلط بین‌المللی و برقراری روابط دوستانه با کشورها بدون توجه به نظام اقتصادی و اجتماعی آن‌ها بود (Chan and Williams, 1994: 125).

چنان‌که بیان شد، نخستین گام‌های دیپلماتیک پس‌پهلوی ایران عموماً در قالب رهیافت رئالیسم به انجام رسید. در نخستین روزهای پس از انقلاب اسلامی دولت موقت و نیروهای ملی- مذهبی کوشیدند روابط دیپلماتیک ایران با جهان را از سر گیرد که در این زمینه ناکام ماند و دیپلماسی ایران به‌سوی ایدئالیسم انقلابی چرخش نمود. جمهوری اسلامی به فاصله گرفتن از سیاست‌های رژیم شاه و محکوم کردن چیرگی ابرقدرت‌ها بر نظام بین‌المللی، در پی رسیدن به شناخت، احترام و جایگاه دیپلماتیک میان کشورهای جهان سوم و اسلامی و بازیابی چیزی بود که نمایندگانش به‌عنوان احترام و عزت از دست‌رفته مردم ایران تلقی می‌کردند. (Pirseyedi, 2013: 37)

اصلاح بروکراسی سیاست خارجی کشور به معنی این بود که هدف عرضه ایدئولوژی اسلام‌گرای انقلابی به منطقه و جهان است. جنگ تحمیلی زمینه‌ای را فراهم آورد که مبانی آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در بسترشان به نحوی بطئی و فراز و فرودمند پرورده بشود.

طرح ایده «تعامل‌گرایی ضد نظام سلطه» از سوی آیت‌الله خامنه‌ای را باید واپسین مرحله تعیین‌گذار درون گفتمانی در سیاست خارجی ج.ا. ایران دانست. این اندیشه استوار بر بازخوانی پیوسته در ایدئولوژی، فهم موقعیت و مبانی استراتژیک و سخت‌افزاری و نیز الزامات و استلزامات کاربست عناصر دیپلماتیک در رویکرد ایران به نظام بین‌الملل است. این منطق گفتمانی کوشیده است تا به نسبتی ویژه میان حوزه‌های ایدئولوژیک، استراتژیک و دیپلماتیک در عرصه سیاست خارجی ایران دست بیابد. در این رهیافت گزاره‌های مبتنی بر اسلام‌گرایی انقلابی- انتقادی، واقع‌گرایی- عمل‌گرایی و مصلحت‌اندیش- نوگرا در بافتی به‌هم‌پیوسته، هرچند با بار متفاوت، مفصل‌بندی شده‌اند. ایستار یادشده، بر فراز سیاست خارجی ایران قرار دارد و خرده‌گفتمان‌ها و گفتمان‌های مطرح‌شده و هژمون در این عرصه در رویکردی اندرکنشی با آن قرار دارند.

یکی از موضوعات مهم حکومت انقلابی ایران دیدگاه آن نسبت به جهان و تقسیم آن به دو گروه مستکبرین و مستضعفین و باور به این امر می‌باشد که ایران قربانی نظام سلطه و مداخلات مخرب آن است. (Juneau and Razavi, 2013) این رهیافت، کانون ایستار تعامل‌گرایی ضد نظام سلطه را نیز معنا می‌بخشد. در این اندیشه، نظام بین‌الملل به دو بخش سلطه‌گر و سلطه‌ستیز تقسیم می‌شود. آیت‌الله خامنه‌ای در این باب می‌گوید: «نظام سلطه، یعنی نظامی که بر پایه رابطه سلطه‌گر و سلطه‌پذیر بناشده؛ یعنی کشورهای دنیا یا مجموعه‌های بشری دنیا، تقسیم می‌شوند به سلطه‌گر و سلطه‌پذیر... دعوای با جمهوری اسلامی این است که این، نظام سلطه‌گر و سلطه‌پذیر را نپذیرفته؛ سلطه‌گر که نیست، خودش را از سلطه‌پذیری هم بیرون آورده و پای این حرف ایستاده» (بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان، ۱۳۹۴/۴/۲۰). بر پایه منطق این ابرگفتمان «بی‌طرفی در دعوای حق و باطل معنی ندارد» (بیانات در دیدار شاعران، ۱۳۹۴/۴/۱۰)؛ و سرشت نظام سلطه و پیرو آن الزام به مبارزه با آن ثابت است: «مبارزه‌ی با استکبار، مبارزه‌ی با نظام سلطه تعطیل‌پذیر نیست... در مورد مصادیق استکبار، آمریکا اتمّ مصادیق استکبار است» (بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان، ۱۳۹۴/۴/۲۰)

شاید بتوان از رویکرد ایستار تعامل‌گرایی ضد نظام سلطه به «واقع‌گرایی آرمان‌نگر» یادکرد؛ در این رهیافت «آرمان‌خواهی مخالف محافظه‌کاری است، نه مخالف واقع‌گرایی... آرمان‌ها چه هستند؟! ایجاد جامعه‌ی اسلامی و تمدن اسلامی؛ یعنی احیای تفکر

اسلام سیاسی... اعتماد به نفس... مبارزه با نظام سلطه و استکبار... عدالت خواهی... رشد علمی» (بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان، ۱۳۹۴/۴/۲۰). «در هم‌آوردی‌های جهانی، منطق هم‌آوردی جهانی ایجاد می‌کند که ما دو میدان را مورد نظر داشته باشیم. یک میدان واقعیت و عمل است؛ که این میدان اصلی است... یک میدان دیپلماسی و سیاست است که دارایی‌ها را در این میدان دیپلماسی و سیاست و مذاکره، تبدیل می‌کند به امتیاز برای کشور، تبدیل می‌کند به منفعت ملی» (بیانات در دیدار مسئولان نظام، ۱۳۹۴/۴/۲).

رهبر جمهوری اسلامی، سیاست خارجی ایران را بر مبنای مقاومت در برابر امپریالیسم و سلطه غرب و به‌ویژه آمریکا از راه خاورمیانه و جهان اسلام قرار داده است. (Solingen, 2012: 223) در این منطق ایدئولوژی و استراتژی در اندرکنش پیچیده‌ای با یکدیگر قرار می‌گیرند. سیاست خارجی جمهوری اسلامی در حوزه استراتژیک دغدغه‌های اساسی همچون هژمونی منطقه‌ای در چارچوب عرصه اثرگذاری خود به‌ویژه در مسائل اقتصادی و فرهنگی؛ گسترش پهنه اثرگذاری؛ ثبات منطقه‌ای؛ و مسأله ایالات متحده را مدنظر دارد. (Lowe and Spencer, 2006: 6) مشخصه‌های تفکر استراتژیک و نظامی ایران عبارت‌اند از: (McInnis, 2015: 20) ایران یک دولت دفاعی (و نه تهاجمی) است و اصول اساسی آن عبارت‌اند از امنیت ملی و ثبات و بقای نظام به‌عنوان ام‌القری جهان اسلام و ضد سلطه؛ سیاست خارجی و امنیتی ایران متأثر از دوگانه منافع ملی و ایدئولوژی صورت‌بندی می‌شود؛ ایران به امنیت ملی بیش از امنیت خارجی اهمیت می‌دهد؛ درک نظام از تهدیدها نسبت به منافع ملی و اصول کانونی ایدئولوژیکی رفتار ایران را چه در سطح ملی و چه بین‌المللی برمی‌انگیزد؛ ایران در اجرا و به سرانجام رساندن رفاه ترجیح‌های تاریخی دارد؛ استراتژی‌ها و دکترین‌های نظامی ایران نسبت به سلطه نظامی متداول منطقه‌ای ایالات متحده و متحدانش واکنش نشان می‌دهد.

در ایستار تعامل‌گرایی ضد نظام سلطه، همچنین مبادی دیپلماتیک در چارچوب دیپلماسی مقاومت فعال مورد توجه است. در این راستا به گفتگو و مذاکره در دو سطح عنایت می‌شود؛ نخست به‌عنوان ابزاری در راستای تعامل و ارتباط با کشورهای ضد نظام سلطه و دوم به‌منظور احقاق حقوق ایران و کشورهای مستضعف در کناکش با بلوک سلطه. در همین زمینه ایران کوشیده است دیپلماسی فعالی را از راه ارتباطات دو و چندجانبه و نیز سازمان‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی در نسبت با کشورهای اسلامی و شرقی فعال بکند. این دیپلماسی مقاومت فعال می‌کوشد جبهه ضد استکبار را نیرومندتر و متحدتر بسازد. در این منطق «کشورهایی که می‌خواهند زیر سلطه نباشند و نخواهند سلطه‌گری کنند با هر نژاد و زبانی دوست ما هستند» (دیدار بهارات جاگدثو رییس‌جمهور گویان و هیأت همراه با رهبر انقلاب، ۱۳۸۸/۱۲/۱).

۵- نتیجه گیری

انقلاب اسلامی به مثابه یک گفتمان، مهمترین عامل تاثیرگذار در الگوهای رفتاری نظام جمهوری اسلامی ایران محسوب می شود. این گفتمان انقلابی، با باز تعریف بنیادین دو حوزه سیاست داخلی و خارجی متأثر از دال مرکزی و ارائه معیارهای متفاوتی از «خود» و «دگر» در عرصه ملی و فراملی، نظام معنایی گفتاری و کرداری و افق دید نظم گفتمانی سیاست خارجی ایران را شکل داده است. از این رو، عناصر گفتمان انقلاب اسلامی برخلاف اصول رایج دیپلماسی و سیاست خارجی، پایه گذار بنیان های نظری و عملی نوینی شده که با اهتمام به حاکمیت آرمانها و ارزش های مذهبی، زمینه احیا و نهادینه شدن جنبه های آزادی خواهانه، انقلابی و استقلال طلبانه مبارزات ملل اسلامی و کلیه جنبش های آزادی بخش را پدید آورده است.

در این میان اندیشه ای امام خمینی (ره) به عنوان ایدئولوگ و معمار انقلاب اسلامی عملاً عناصر و مفصل بندی گفتمان سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی را شکل داده است. این اندیشه ها بر پایه شخصیت سیاسی و مذهبی امام خمینی مبتنی بر بنیادهای نظری سیاست خارجی دولت اسلامی و اصولی مانند اصل دعوت یا جهاد، قاعده نفی سبیل تولی و تبری، تالیف قلوب، حفظ مصلحت دولت اسلامی، تفکیک دارالاسلام از دارالفکر و پیوند دین و سیاست بوجود آمده است. از سوی دیگر بازتاب اندیشه های امام خمینی (ره) در جهت گیری و عملکرد سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی در اصول گفتمانی آن مانند نه شرقی و نه غربی، صدور انقلاب، استکبار ستیزی، نفی سلطه گری و سلطه پذیری، دفاع از کیان اسلام و مسلمین و تاکید بر ضرورت حفظ وحدت و انسجام اسلامی تجلی یافته است.

منابع و مراجع

- [۱] ازغندی، علیرضا ۱۳۷۹، روابط خارجی ایران: ۲۳۱-۷۵۳۱، تهران: نشر قومس، چاپ دوم.
- [۲] بازرگان، مهدی ۱۳۶۳، انقلاب ایران در دو حرکت، تهران: مؤلف.
- [۳] بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان، ۱۳۹۴/۴/۲۰
- [۴] بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان، ۱۳۹۴/۴/۲۰
- [۵] بیانات در دیدار شاعران، ۱۳۹۴/۴/۱۰
- [۶] بیانات در دیدار مسئولان نظام، ۱۳۹۴/۴/۲
- [۷] بیل، جیمز (۱۳۷۱)، شیر و عقاب، ترجمه فروزنده برلیان، تهران: نشر فاخته.
- [۸] دهقانی فیروزآبادی، جلال ۱۳۸۹، چگونگی و چیستی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره دوم.
- [۹] دهقانی فیروزآبادی، جلال ۱۳۸۹، مبانی فرا نظری نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، فصل‌نامه روابط خارجی، سال دوم، شماره ششم.
- [۱۰] دهقانی، فیروز آبادی، سید جلال، ۱۳۸۴، تحول گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، موسسه انتشاراتی ایران.
- [۱۱] دیگران، ژان پیر؛ هوکارد، برنار و ریشاریان ۱۳۷۸، ایران در قرن بیستم: بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی اقتصادی و فرهنگی ایران در صد سال اخیر، ترجمه عبد الرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.
- [۱۲] روبین، باری ۱۳۶۳، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران: انتشارات آشتیانی.
- [۱۳] روحانی، حسن ۱۳۹۱، گفتمان امام خمینی (ره) پیرامون امنیت ملی و سیاست خارجی، فصلنامه راهبرد، سال ۲۱، شماره ۶۵.
- [۱۴] شوکراس، ویلیام ۱۳۶۹، آخرین سفر شاه: سرنوشت یک متحد آمریکا، ترجمه عبد الرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز، چاپ دوم.
- [۱۵] کی جان، هالستی ۱۳۷۳، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه ی بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول
- [۱۶] مدنی، سیدجلال الدین ۱۳۹۴، تاریخ سیاسی معاصر ایران، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۱۷] موسوی خمینی، سید روح اله ۱۳۷۸، مجموعه صحیفه امام، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره.
- [۱۸] هوارت، دیوید، ۱۳۷۸، نظریه گفتمان در مارش دیوید و استوکر جری ف روش و نظریه در علوم سیاسی ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- [19] Amirsadeghi, Hossein (2011), The Security of the Persian Gulf, New York: Routledge .
- [20] Chan, Stephen and Andrew J. Williams (1994) Renegade States: The Evolution of Revolutionary Foreign Policy, Manchester: Manchester University Press .
- [21] Elik, Suleyman (2012), Iran-Turkey Relations, 1979-2011: Conceptualising the Dynamics of Politics, Religion and Security in the Middle- Power States, New York: Routledge.
- [22] Fazeli, Nematollah (2006), Politics of Culture in Iran; Anthropology, politics and society in the twentieth century, Oxon: Routledge.
- [23] Fischer, Michael M. J. (2003), Iran; From Religious Dispute to Revolution, Wisconsin: The University of Wisconsin Press .
- [24] Foucault, Michel, (1972) The Archaeology of knowledge, London, Penguin
- [25] Foucault, M, 1988, the Archaeology of Knowledge, London, Tavistock
- [26] Hunter, Shireen T. (2010), Iran's foreign policy in the post-Soviet era: resisting the new international order, Santa Barbara: Praeger.
- [27] Jahanbegloo, Ramin (2013), Democracy in Iran, New York: Palgrave Macmillan .
- [28] Juneau, Thomas and Sam Razavi (2013), Iranian Foreign Policy Since 2001: Alone in the World, New York: Routledge .
- [29] Laclau Edmund and , Mouffe C., (1985) Hehemony and Social strategy, London verso.
- [30] Lowe, Robert and Claire Spencer (2006) IRAN, ITS NEIGHBOURS AND THE REGIONAL CRISES, The Royal Institute of International Affairs .

-
- [31] Marschall, Christin (2003), *Iran's Persian Gulf Policy; From Khomeini to Khatami*, New York: Routledge .
- [32] McInnis, J. Matthew (2015), *Iran's Strategic Thinking; Origins and Evolution*, AMERICAN ENTERPRISE INSTITUTE.
- [33] Milani, Abbas (2010), *The Myth of the Great Satan: A New Look at America's Relations With Iran*, California: Hoover Press .
- [34] Mozaffari, Mehdi (2009), *ISLAMIST POLICY In Iranian Ideological Foreign Policy, II Bin Laden's Foreign Policy Paths of Amity and Enmity*, Centre for Studies in Islamism and Radicalisation (CIR) Department of Political Science Aarhus University, Denmark.
- [35] Philips, L & Jorgensen, M, 2002, *Discourse Analysis as Theory and Method*, London Sage Publication
- [36] Pirseyedi, Bobi (2013), *Arms Control and Iranian Foreign Policy: Diplomacy of Discontent*, New York: Routledge .
- [37] Rajaei, Farhang (2007), *Islamism and modernism: the changing discourses in Iran*, Austin: University of Texas Press.
- [38] Rakel, Eva Patricia (2008), *The Iranian Political elite, state and society relations, and foreign relations since the Islamic revolution*, geboren te Duren, Duitsland .
- [39] Ramazani, Rouhollah K. (1975), *Iran's Foreign Policy 1941- 73: A Study of Foreign Policy in Modernizing Nation*, United States: University Press of Virginia .
- [40] Robinson, W. Thomas, David Shambavgh(1995), *China foreign policy: theory and practice*, oxford university press.
- [41] Sakai, Amin(1991), "Iranian Foreign Policy, 1921-7", in Peter Avery, Gavin Hambly and Charles Melville(ed.), *The Cambridge History of Iran*, Vol.7. New York: Cambridge University Press.
- [42] Shakibi, zhand (2007), *REVOLUTIONS AND THE COLLAPSE OF MONARCHY; Human Agency and the Making of Revolution in France, Russia and Iran*, London: I.B. Tauris & Co Ltd.
- [43] Wilber, Donald N.(1981), *Iran: Past and Present*, Ninth Edition, N,J: Princeton University Press.